

کرد و چیزی دیگر طلبید و سرور این نسبت و هر دو را با آن مرد داد
 و گفت ایستار آنکه هر که دیگر هرگز از نو کردن نخواهند کشید
 چون اصحاب آن بدیدند گفتند این شتران که بیج نمیدانند ترا
 سجده میکنند تا از سجده بکنیم فرمود که من کسی را نمی بینم که کسی را
 سجده کند و اگر فرمودی زن را فرمودی که تا شود هر خود را سجده
 کردی **از این حد است** که این مسعود رضی الله عنه گفته که در سفر
 مکه بودیم و عادت رسول صلی الله علیه و سلم آن بود که در وقت فضا
 حاجت دور رفتی و بیامی پیدا کردی که بیان خود را از نظر خلق بگو
 در یکی از منازل بیابانی یافت جز دو درخت که از یکدیگر دور بودند
 مرا گفت ای ابن مسعود بسوی آن دو درخت رو و بگوئی که رسول
 خدای تعالی اینهارا فرموده است که فراموش کنید و بیاید یکدیگر را
 تا اینتا خود را از نظر خلق بپوشانم هر یکی از اینتان بسوی دیگری آید
 و چون رسول صلی الله علیه و سلم فضای حاجت کرد هر یک بجای
 خود رفتند **از این حد است** که ابن مسعود رضی الله عنه
 گفته است که چون رسول صلی الله علیه و سلم بگویم جای بدینه در آمد

شتری دو ان بسوی دی اند و در سجده افتاد پس برخواست و چنانچه
 وی اشک میریخت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خداوند این شتر
 کیست گفتند فلان کس است فرمود که در اینجا چون آن کس
 آمد فرمود که بیان شتر چه میگوید که شکایت میکند گفت این شتر
 که بیست سال است که بوی آب کشیده ایم و اکنون فریبه ویرا
 ساخته ایم تا بکنیم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ویرا بمن
 فرستش تا بمن بخش گفت وی از آن نسبت بار رسول الله رسول
 صلی الله علیه و سلم از اینان شتران خود فرستاد **از این حد است**
 که جابر رضی الله عنه گفته است که بار رسول صلی الله علیه و سلم سفر
 بزوان رفتم روزی فرمود که ای جابر مظهر آب بردار مظهر آب
 برداشتم و روان شدیم تا گاه دو درخت پیدا شد که میانشان
 چهارگز مسافت بود فرمود که بسوی آن یک درخت شود بگوی
 که بیان دیگر سو بند چون بیان دیگر سوست در فضای اینها قضاء
 حاجت کرد و بعد از فرغت آن درخت بجای خود گشت
 بعد از آن سوار شدیم و میرفتیم زنی بخش آن که ما خود کوئی نماند

شتری دو ان